

مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد

۲۰۲۶ / ۵ / ۵

کاندید اکادمیسین سیستانی

اهمیت تاج التواریخ برای فهم شخصیت و کارکردهای امیرآهنین



بحث راندن در مورد تاج التواریخ، یعنی کارکرد های امیر عبدالرحمن خان، کسیکه در پنج دهه اخیر هم از سوی همتباران خود یعنی پشتونها مذمت شده است و هم از جانب غیر پشتونها همواره به زشتی و اغلب با لحن توهین آمیز یاد گردیده، کاری بس دشوار است.

تاج التواریخ (سرگذشت زندگی سیاسی امیر عبدالرحمن خان) ، آئینه قدنمای است از شجاعت امیر در میدانهای نبرد، از کاردانی او، از تدبیر او، از رزمجویی او، از تحمل او در برابر مشکلات، از توکل او بخداوند، از تصامیم قاطع او، از فرازاندیشی او برای ساختن افغانستان موجوده و حفظ آن از دست اندازی های سیری ناپذیر روسیه

و انگلیس، از علاقه مفرط او به تأمین نظم و امنیت در میهن او، از تلاش او در سوق دادن افغانستان در شاهراه ترقی و رشد تجارت و صنعت و تعمیم سواد و معارف و انتظام امور اداره در دست اشخاص پاک نفس و کار آزموده. مجرب، از مبارزات او در سرکوبی دزدان و قطاع الطریقان بخاطر امنیت راه ها و سلامت جان و مال مسافران، از برخورد قاطعانه او با مخالفان و روحانیون مستمری بگير مفتخوار، از صداقت بیان او، از توجه او به حقوق زنان و بردگان و اقلیت های مذهبی، از عشق او به عمرانات و ساختن عمارات مجلل و با شکوه در کشور و احداث جاده ها و رباطها و کاروانسراها می باشد.

برای درک شخصیت و ویژگی های روحی و بینش سیاسی امیر باید کتاب تاج التواریخ را با دقت مطالعه کرد. من کتاب تاج التواریخ را دوبار خوانده ام و برخی قسمت های آنرا بیش از دو بار مرور کرده ام، و در هر بار نکات تازه و مهمی توجه ام را بخود جلب کرده است که دیدگاه مرا نسبت به امیر تغییر داده است. اهمیت کتاب در این است که دیدگاه و نظر مرا نسبت به امیر که قبل از خواندن آن سخت منفی بود، بعد از مطالعه دقیق این اثر دو جلدی مثبت ساخته است.

با دریغ که امیر عبدالرحمن خان با همه خدمات ماندگار خود سال هاست که از جانب اکثریت نویسندگان افغانستان از هر تبار و هر قماشی که هستند، مورد بدگویی و هتاک قرار گرفته و میگیرد. این نویسندگان تا توانسته اند در مورد کاستیهای امیر عبدالرحمن خان داد سخن داده اند و مأخذ اکثریت

د پانو شمیره: له ۱ تره

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولی

قریب به اتفاق آنها، سه کتاب تاریخی "افغانستان در مسیرتاریخ" از مرحوم غبار و "افغانستان در پنج قرن اخیر" از مرحوم فرهنگ و تاریخ سیاسی افغانستان از مهدی فرخ (سفیر ایران در کابل در عهد امانی) می باشد که از جمله دو مؤرخ اولی وابسته به جریان مشروطیت سوم و ملهم از ایدیولوژی چپی و هر یکی مدتی را در زندان های رژیم سلطنت سپری کرده بودند، پس از همان آغاز کار هدف نویسندگان این کتابها محکوم کردن موسسه سلطنت در کل و بخصوص سلطنت محمد زائی ها در افغانستان بوده است. به همین دلیل این دو کتاب مورد استناد اکثریت نویسندگانی قرار دارد که در مورد امیر سخن زده اند.

کتاب سوم، تاریخ فرخ، که از لحاظ پخش تخم نفاق مذهبی و توهین به مردم افغانستان یکی از خطرناکترین تاریخها در مورد افغانستان میباشد، بیشتر مورد استناد نویسندگان مغرض و متعصب قرار دارد. فرخ در کتاب خود در مورد خصلت و مرکز افغانستان سخنان زشت و توهین آمیزی گفته است که دستاویزی برای عناصر صاحب غرض شده و میشود.

غباریکجا گفته های مهدی فرخ را چنین نقل میکند: «نقض عهد یکی از صفات عمومی افغانه(افغان ها) است. و اصولاً موضوع دو رونی و حیل و دروغ گفتن و خیانت بیک دیگر در تمام تاریخ افغانستان یکی از صفات ممیزه افغانها بشمار میرود... چیزیکه در این تاریخ برای ما ایرانیها سرمشق و تجربه باید باشد، فراموش نکردن این روحیه افغانه بدون استثنا هر چند میگویند دروغ است، به هیچ قسم و عهد و سوگند و تعهد و قرآن مهر کردن و بالاخره به هیچ صورت به آنها نمیتوان اطمینان نمود. افغانه فقط باید بترسند.» (غبار، افغانستان در مسیرتاریخ، کابل ۱۳۴۶، ص ۴۷۷، به نقل از جلد اول «تاریخ سیاسی افغانستان» نوشته سیدمهدی فرخ، چاپ ایران، سال ۱۳۱۴ ش)

غبار در پاسخ مهدی فرخ، میگوید: «بی گمان آقای مهدی فرخ آثار نویسندگان استعماری اروپا راجع به ایران را مطالعه کرده و متأثر گردیده است. و این تأثیر را بصورت غیر شعوری و معکوس در مورد افغانستان بروز داده است» سپس غبار سخنان لاردکرزن، ویسرای هندوستان، را به نقل از تاریخ محمود محمود (روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹، ج ۵، ص ۱۴۷۶) بجواب فرخ چنین پیش کش میکند:

«... ایرانیها ملت محجوب و نژاد مؤدب است... از دیگر طرف ریاکار و فاسدهستند. جرئت و استقامت ندارند، اینها در اخلاق و صفات هیچ شباهتی به مللی که آنها را احاطه کرده است، ندارند. هرگز مانند کردهای ظالم و خون خوار، و افغانهای عبوس و پرکینه و ترکهای مغرور و خود خواه، و هندیهای سست و لاپالی نیستند... ایرانی صفات و اخلاق ممتاز ندارد و بطور جمع از صفات نیک و بزرگی عاری هستند. فقط با یک صفت میتوان آنها را متصف دانست و آن دروغ گوئی است... برمن یقین حاصل است که ایرانی صحیح الاصل به دروغ گفتن متمایل است تا به راست گفتن. هرگاه اتفاقاً یک حرف راستی از زبان او خارج شود، احساسات او برای مدتی او را سرزنش کرده معذب خواهد داشت...» (غبار، ص ۴۷۸)

غبار درباره خصلت افغانها گفته انگلس را شاهد می گیرد: «فریدرک انگلس در اگست ۱۸۵۷ [ده سال بعد از تاسیس سلطنت احمدشاه درانی] در مقاله نئی بنام «افغانستان» چنین نوشت: «افغانستان کشور پهناور در آسیا، در شمال غرب هند، بین هندوایران و بحر هند و هندوکش افتاده است....» افغانها مردم شجاع و با انرژی و آزادی دوستند. افغانها بزرگوارند، چنانچه اگر دشمن خونی مهمان او بشود، دشمن را باجان و مال خود در برابر خطرهای دیگر حفظ میکند. انگلس راجع به احمدشاه ابدالی گوید که از خراسان تا دهلی زیر فرمان او بود. معهدا از روش صلح آمیز عاری نبود. او یک شاعر و مورخ هم بود.»

راجع به حمله انگلیس در افغانستان گوید: پس از جنگ زیاد انگلیس در جنوری ۱۸۴۲ معاهده تسلیم را با افغانها امضا کرد و به اساس آن تمام پول و تمام توپخانه خود را به افغانها تحویل دادند.... مشکلات اردوی انگلیس در کابل مانند مشکلات ناپلیون در ماسکو بود... بالاخره تنها یک نفر از آنها داکتر برآیدن به جلال آباد رسید.» (غبار، ص ۴۸۰، بحواله کتاب سیستم استعماری کاپیتالیسم، چاپ مسکو، ۱۹۵۹)

مهدی فرخ راجع به تاریخ افغانستان نوشته است: «... مملکت افغانستان قبل از نادرشاه (خراسانی) دارای تاریخ مستقلی نیست، زیرا تاریخ این قسمت ضمن سلطنت سلاطین ایران و یا جزء سلسله سلاطین هندوستان ذکر شده است. تاریخ مستقل این مملکت از سال ۱۱۶۰ هجری (۱۷۴۷) که احمدخان درانی بدو آقندهار را متصرف و حکومت مستقل تشکیل داد، شروع میشود...» (غبار، ص ۴۷۷)

غبار در پاسخ فرخ مینویسد: «البته عصبیت نویسنده و سیاستمدار ایرانی آقای مهدی فرخ (که می خواهد بغلط از ملت ایران نمایندگی کند) ناشی از قلت معلومات تاریخی و بیشتر ناشی از یک تعصب کاذب ملی اوست؛ در حالی که او قادر به تمیز بین تاریخ سیاسی و تاریخ تمدن و فرهنگ یک کشور نیست. و همچنان از تفریق بین رجال معدود یک حکومت و توده عظیم ملت عاجز است. چون او تاریخ ایران را بشکل محلی و مجزا از تاریخ آفاقی مطالعه میکند سخنش به سفسطه میانجامد نه تاریخ.»

جالب است کسانی که به استناد تاریخ غبار در مورد امیر قلم زده اند، بدون توجه به کارکرد های خوب امیر، که غبار از آنها به نکویی یاد کرده، بیشتر بر جنگها و لشکرکشی های امیر (که بمنظور ختم ملوک الطوائفی و استحکام دولت مرکزی صورت گرفته و ناگزیر همراه با اعمال خشونت بوده است)، تکیه کرده اند و امیر را به عنوان کسیکه جز کشتن و خون آشامیدن دگر کاری نداشته و گویا ضحاک مار دوش زمان خود بوده است، برجسته سازند و ذهنیت جوانان قوم و طایفه خود را نسبت به امیر و قومیت او خراب سازند و از این طریق تفکر انتی پشتونیزم را در میان اقوام غیر پشتون، تقویت بخشند که کاری بسیار غیر منصفانه است، در حالی که مرحوم غبار همانگونه که از مطلق العنانی و خودکامگی امیر انتقاد و اظهار انزجار میکند، در موارد زیادی کارکرد های امیر را در عرصه های وحدت دوباره خاک های کشور و از میان برداشتن فیودالیزم و تأمین امنیت راه ها و بالنتیجه رشد سرمایه داری تجارتي و مدرنیزه کردن کشور و رونق صنایع

ملی و پیشه‌وری و همچنان از نقش امیر در کمک‌رسانی به رهبران قبایل و تحریک مردمان آنسوی خط‌دیورند بر ضد انگلیس‌ها بعنوان عملکردهای مثبت و قابل‌توجه امیر یاد کرده است. پس منصفانه این خواهد بود که هنگام برشمردن کاستی‌های امیر، از کارهای خوب و سودمند او نباید چشم‌پوشید و آن را به صفر ضرب کرد.

"فرانک. ای. مارتین" انگلیس، سرانجنیر ماشین‌خانه کابل (۱۹۰۳-۱۸۹۵) مدت شش سال در عهد امیر عبدالرحمن خان و مدت دو سال در عهد امیر حبیب‌الله خان بحیث سرانجنیر ماشین‌خانه کابل کار کرده و در دربار امیر عبدالرحمن خان و پسرش امیر حبیب‌الله خان از احترام و عزت زیادی برخوردار بود. او از نزدیک با امیر و خوی و خصلت وی آشنائی داشته است. این شخص بعد از بازگشت به لندن در سال ۱۹۰۷ تحت عنوان «درسایه امیرآه‌نین» (Under The Absolute Amir By: Frank Martin. London. ۱۹۰۷) کتابی نوشت.

فرانک مارتین، در فصل دوم کتابش درمورد امیر عبدالرحمن خان چنین مینویسد: "امیر عبدالرحمن خان، یک شخصیت استثنائی ولایق و چنان کسی بود که تمام دقت و توجه خود را به کاری که باید تمام می‌کرد، با خوشی وقف کرده بود. همان کاری که از زمان برخاستن از بستر خواب تا دوباره رفتن به بستر خواب دوام داشت. با اینهمه به تمام کارها رسیدگی کرده نمیتوانست. زیرا نبود پرسونل با مسئولیت وقت زیاد امیر را ضایع میکرد." (دپولادی امیر تر سیوری لاندی، فرانک. ای. مارتین، ترجمه پشتو از محمد معصوم هوتک، طبع ۲۰۰۴ ص ۷۷)

بنا بر تاج‌التواریخ، میتوان گفت، امیر عبدالرحمن خان یکی از مقتدرترین و مدبرترین و در عین حال با انضباط‌ترین شاهان افغانستان بود و به همین دلیل نویسندگان اروپائی او را "امیر آه‌نین" لقب داده‌اند.

تاج‌التواریخ از سوی امیری نوشته شده که نه مؤرخ بوده و نه نویسنده، اما رخدادهای تاریخی را با فهم و شیوه خود چنان به سادگی و روانی بیان کرده است که خواننده فکر میکند خود در صحنه حوادث حاضر و ناظر است و آنچه را میخواند با چشمان خود نیز می‌بیند. ذکر دقیق صحنه‌ها و میدان‌های جنگ امیر با مخالفان و سرکشان و دلیل این جنگها و ذکر نام بسیاری از اشتراک‌کنندگان در این نبردها و یاد کرده‌ها حادثه دیگر و بسا رازهای حکومت داری در کتاب، به اثبات میرساند که امیر، شخص آگاه و صاحب مطالعات وسیع بوده است و بقول خودش تا هر شب کسی کتابی را برایش نمیخواند، خوابش نمی‌برد.

امیرمیگوید: "به محض آنکه در رختخواب می‌روم خوابم نمی‌برد، ولی شخصی مقرر است که به جهت من کتاب بخواند، نزدیک تخت خواب من می‌نشیند و کتابی برای من میخواند. مثلاً تواریخ ولایات و ملل مختلف و کتب جغرافیا و شرح حالات سلاطین و مدبرین عظام و کتب پولیتیکی، و من گوش میدهم تا به خواب روم. خودم چندین کتاب تصنیف کرده‌ام و آنها هم در مطبع کابل به طبع رسیده است. رسم خواندن کتاب به آواز بلند برای من بعضی فواید دارد، از آنجمله در مدت عمرم که هزارها کتاب برای من خوانده‌اند، هر روزی به جهت ترقی و تحصیل علم سبقی گرفته

ام. " (امیر عبدالرحمن خان، تاج التواریخ، چاپ پشاور، ۱۳۷۵، ص ۳۷۵)

بدون تردید، امیر خاطرات شاهان و سلاطین گذشته ممالک اسلامی، مانند خاطرات امیر تیمور گورکان (تزوک تیموری) و خاطرات ظهیرالدین محمد بابر (تزوک بابری) و جهانشگای نادری (سرگذشت نادرافشار) را مطالعه کرده و به تاسی از روش همان شاهان، خاطرات خود را نوشته است. و چون هر سه تن از این شاهان ترک تبار تاریخ ساز و در کشور گشائی بیرحم بوده اند چنانکه در جنگها برای ایجاد رعب و ترس در دل مخالفان به برپا کردن کله منارها از جمجمه کشته شدگان و تبعید جبری طوایف شورشی می پرداختند، امیر نیز درس های ایجاد رعب و ترس در دل دشمنان را از کتابهای خاطرات این شاهان جبار تاریخ فرا گرفته بود و به ساختن کله منارها می پرداخت که این عمل وی مورد انتقاد بسیاری از پژوهشگران و خود من نیز هست.

در مقدمه چاپ دو جلدی تاج التواریخ آمده است که جلد اول این کتاب بقلم شخص امیر نوشته شده و در سال ۱۸۸۵ م (۱۳۰۳ هـ) باخط نستعلیق و قطع بزرگ در مطبعة کابل به طبع رسیده است. سپس منشی دربار امیر منشی سلطان محمد، این جلد را به انگلیسی ترجمه کرد که بعداً غلام مرتضی قندهاری معاون جنرال قونسلگری افغانستان در تهران آنرا از انگلیسی به فارسی برگرداند. جلد دوم تاج التواریخ توسط منشی سلطان محمد، یکی از افراد مورد اعتماد امیر مطابق آنچه امیر برایش حکایت میکرده، نوشته شده و هر مطلب و هر صفحه تحریر شده دوباره از نظر امیر میگذشته و بعد از صحه گذاری امیر درج صفحات خاطراتش می نموده است. جلد دوم خاطرات امیر در سال پانزدهم سلطنتش (ظاهراً در ۱۸۹۴) که کشور را از وجود مخالفان و مدعیان سلطنت و دزدان و قطاع الطریقان تصفیه شده بود، نوشته شده است.

تاج التواریخ تا کنون در ایران و هندوستان و افغانستان چندین بار به چاپ رسیده است. چاپ موجوده آن در پشاور از سوی مرکز نشراتی میوند در سال ۱۳۷۵ ش از روی چاپ ایرج افشار سیستانی که در سال ۱۳۶۹ ش / ۱۹۹۰ تحت عنوان "سفرنامه و خاطرات امیر عبدالرحمن خان" طبع شده، صورت گرفته است. به هر حال اگر از لغات و کلمات تهرانی که برای فهم خواننده ایرانی در آن وارد شده بگذریم، میتوان گفت که: "تاج التواریخ"، دارای اطلاعات مهم و دست اول از اوضاع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی افغانستان است که نظیر آنرا در هیچ کتاب و منبع دیگری نمیتوان یافت.

تحلیل و تشریح اوضاع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی کشور در یک مرحله بحرانی و تصامیم جدی امیر برای رفع آن بحران از طریق توسل به جنگ و لشکر کشی ها، چنان در تاج التواریخ جالب و جذاب مطرح و بررسی شده است که خواننده را وامیدارد بگوید در بسا موارد حق با امیر بوده است. پایان

آرشیف: مقالات کاندید اکادمیسن سیستانی